

روش دیالک تیسین هادر

طرح مسائل فلسفی

هنوز دیالک تیسین ها روشن نکرده اند
که کدامیک از اصول ، اصل نخست ،
و دیگری اصل دوم و می باشد
ولی اگر قرار باشد که از دید یک دیالک -
تیسین ، این اصول را درجه بندی کنیم ،
باید وحدت تضاد را اصل اول و حرکت

دیالک تیسین ها در تعداد اصول و پایه -
های مکتب خود ، اختلاف نظر دارند ،
استالین در رساله خود بنام (ماتریالیسم
دیالک تیک) اصول مکتب را به چهار تاه و
برخی دیگر آنرا به سه تاه رسانیده اند (۱) و
در گذشته به این اختلاف اشاره کردیم .

۱- بعد از مرگ « استالین » نقادان مارکسیست بر نوشته او و نوشته (ژرژ پلوتس)
خرده گرفتند که در این دو نوشته از « قانون » « نفی در نفی » نامی به میان نیامده است و قانون
« وحدت و کشمکش ضدین » به عنوان هسته مرکزی دیالک تیک معرفی نشده است (به
کتاب « ماتریالیسم دیالک تیک » نگارش جمعی از دانشمندان شوروی ص ۱۸۵ ترجمه
عربی مراجعه شود) .

از این جهت نشو و مارکسیسم ، اصول این مکتب را به شکلی که قبلا یاد کردیم مطرح
می کنند و ما در آینده درباره نفی در نفی که تعبیر جدیدی از حرکت یا مثلث تضاد است سخن
خواهیم گفت .

و برای هستی، بخش دیگری قائل نیست. ما فعلا با صحت و استواری هیچ بک از این نظریه‌ها کار نداریم، و فلاسفه اسلامی با دلائل روشن، تجرد روح و نفس را از ماده ثابت کرده و از این طریق روزنه‌ای به جهان تجرد باز شده است، گذشته از این دلیل وجود صانع و صفات و پیراستگی وجود او از جسم و جسمانیات، دلیل روشن بر گستردگی دائره وجود هستی و عدم انحصار آن به ماده است.

بحث ما فعلا در باره نحوه عنوان مساله است، شایسته بک چنین بحث این است که چنین عنوان شود:

آیا وجود هستی منحصر به ماده و طبیعت است؟ یا بخشی از هستی مادی، و بخشی دیگر ماوراء آن می باشد؟

عنوان بحث به این شکل، از واقع گویی خاصی حکایت می کند، و هر کس می تواند روی شناخت خود از هستی یکی از دو طرف قضیه را برگزیند.

و به دیگر سخن: عنوان بحث در این صورت به گونه‌ای نیست که در وسط دعوا نرخ تعیین گردد و بشکلی نمی باشد که بک طرف مساله را باطل و بی پایه جلوه دهد و انسان را ناگزیر بسازد که حتماً طرف مقابل را انتخاب کند.

ولی همین مساله در کتابهای مارکسیست-ها به شکل یاد شده در زیر عنوان شده است:

«آیا عین بر ذهن مقدم است، یا ذهن بر

را اصل دوم بدانیم زیرا به عقیده آنان، تضاد درونی است که حرکت آخرین می باشد هر چند از نظر ما جریان برعکس است، بلکه حرکت است که تفاوتها و اختلاف و درجات و مراتب در طبیعت را بوجود می آورد، (مشروح این مطلب را در بحث حرکت می خوانید).

روش دیالکتیک تبیین‌ها در طرح مسائل فلسفی

مطالعه و بررسی کتاب مارکسیست هادو

مطلب را به ثبوت می رساند:

۱- نویسندگان آنان مسائل فلسفی را به شکل واقعی مطرح نمی کنند، بلکه کوشش می کنند، آنها را به صورتی مطرح نمایند که خواننده جانب آنان را بگیرد، نه طرف مقابل را. اکنون برای اینکه از این مطلب بدون گواه نگذریم، نمونه روشنی برای آن می آوریم:

مکتب الهی و مادی، هر دو، طبیعت و ماده را در خارج پذیرفته و برای آن، عینیت و اصالت قائل هستند، چیزی که هست الهی هستی را منحصر به ماده ندانسته آنرا بخشی از هستی میدانند، و معتقد است که هستی از واقعیت گسترده تری برخوردار است که بخشی از هستی را طبیعت و ماده و بخشی دیگر را ماوراء آن، تشکیل می دهد و در همین حال جهان ماده را وابسته به جهان برتر و بالاتر می داند، در حالی که مادی، هستی را منحصر به ماده و انرژی دانسته

مقصود از تقدم عين بر ذهن اين است كه خدا ساخته فكر انسان است كه او را در ذهن خود ساخته است ، نه اينكه خدا بشر را آفريده است .

در صورتی كه خدا و پادبگر موجودات مجرد از ماده از نظر الهیون در محیط خارج از فكر ، واقعیت دارند ، و خدا موجودی است محیط كه بر همه جهان احاطه دارد جهان ماده به او تعلق و وابستگی دارد

این نمونه روشنی است ، از فریبکاری آنان در طرح مسائل فلسفی واجتماعی و اقتصادی و با توجه باین نکته روشن میگردد كه چرا نوع كتابهای آنان دشوار و پیچیده

است زیرا ماركسیسم حاضر نیست كه مسائل را به شكل واقع بینانه مطرح كند و حقیقت را بدون موضع گیری های پیشین بر روی صفحات منعكس نماید .

* * *

۲- خصوصیت دیگر نویسندگان این مکتب این است كه باللهام از اصل معروف خود : هدف توجیه گرو وسیله است . از هر نوع تهمت و افترا ، و دروغ و گزافه گوئی پروا ندارند ، كافی است كه در این مورد ، رساله كوچك «استالین» را به نام «ماتریالیسم و دیالكتيك» كه از چند صفحه كوچك تجاوز نمی كند مورد بررسی قرار دهید تا روشن شود كه رهبر این حزب (كه هم اکنون گروهی به وابستگی خویش به مکتب اولتخار می ورزند و ماركسیسم را در صورتی قبول دارند كه در قالب لنینیسم

عين ؟ ماركسیست می گوید: عين بر ذهن مقدم است در حالی كه متافيزيك می گوید ذهن بر عين مقدم است .»

عنوان مسئله به این شكل جز فریبکاری چیزی نیست ، زیرا هر فرد ساده لوحی كه از مسائل فلسفی آگاهی ندارد ، وقتی با چنین طرح و عنوانی روبرو شود فوراً حق را به دیالكتيك داده متافيزيك را تخطئه می كند و در حیرت و شگفت فرو می رود ، و با خود میگوید : چگونه ممكن است ذهن بر عين مقدم باشد در صورتی كه آنچه در ذهن است انكاسی از عینیت های خارجی است .

ولی این ساده لوح از همه جا بی خبر ، نمی داند كه حقیقت مسأله به این شكل نیست كه در این عنوان آمده است و هرگز فیلسوفی كه برستی بتوان نام فیلسوف بر آن نهاد چنین سطحی نگفته و نخواهد گفت حقیقت مسأله هرگز تقدم عين بر ذهن و یا تقدم ذهن بر عين نیست بلكه واقعیت مسأله گستردگی وجود هستی (كه بخشی از آن طبیعت و بعضی دیگر آن ماورا آن است) با معصور بودن آن به ماده و طبیعت است و هر دو گروه باید بر مدهای خود دلیل استواری بیاورند ، ولی چون ماركسیست برای خدا و موجودات مجرد از ماده واقعیتی جز در افهان بشر نمی داند از این جهت عقیده خود را در عنوان مسأله دخالت داده مسأله را به شكل تقدم عين بر ذهن یا ذهن بر عين مطرح می كند و

استالینیسیم - پیاده شود) چگونه بر فلاسفه بزرگ جهان تهمت زده و متافیزیسین‌ها را به طرفداری از ثبات و سکون و آرامش متهم ساخته و اعتقاد به حرکت و دگرگونی را از خصائص مکتب دیالک تیک دانسته است آنجا می‌گوید :

«دیالک تیک برخلاف متافیزیک که برای جهان حالت آرامش و سکون معتقد است، حالت رکود و تغییر ناپذیری برای طبیعت قائل نیست، بلکه آنرا در حال حرکت و تغییر و تکامل و تجدید بی‌گسست می‌داند حالتی که چیزی در آن پدید می‌آید و تکامل می‌یابد و چیزی می‌رود و سهری می‌شود .

انگلس می‌گوید تمام طبیعت از خورد-ترین ذرات تا عظیم‌ترین اجسامش از سنگ ریزه تا خورشید، در پیدایش زوال جاودانی در جریان بی‌گسست، در حرکت و تغییر

مداوم است» (۱)

حرکت به معنی تغییر و دگرگونی (۲) هرگز چیزی نیست که فقط دیالک تیسین‌ها آنرا کشف کرده باشند، و متافیزیسین‌ها به انکار آن برخاسته باشند، بلکه هر فردی از ما، از دوران کودکی تا دوران پیری و قرتوتی تغییر و دگرگونی را در خود و فرزندان خویش، در نباتات و حیوانات لمس می‌کند و جزء پدیده‌های می‌باشد در این صورت چگونه ممکن است یک چنین قانون طبیعی پدیده‌ها، فقط دیالک تیک کشف کنند و متافیزیک از آن غفلت ورزد؟

هر کشاورزی از لحظه‌ای که تخم را در دل زمین می‌کارد تا روزی که محصول را جمع کرده آنرا به انبار یا بازار می‌برد شاهد دهها تغییر و دگرگونی در مزرعه می‌باشد هر باغبانی مشاهده می‌کند که چگونه

(۱) ماتریالیسم دیالک تیک ص ۸

(۲) تغییر و دگرگونی به دو صورت انجام می‌گیرد : ۱- دگرگونی تدریجی پیوسته و بی‌گسست ۲- دگرگونی دفعی و آنی، اولی را حرکت، دومی را کون و فساد یا دگرگونی دفعی و آنی می‌نامند، «زنون الیائی» و «پروان اوهمه» دگرگونیها را از قبیل امور دفعی می‌دانند، در حالی که فلاسفه اسلامی جز فخر و آزی تغییر در اعراض را از مقوله حرکت قلمداد می‌کنند و علت آنرا در گذشته یادآور شدیم که زنون تصور کرده است که اگر تغییرات را با مقوله حرکت تفسیر کنیم، لازمه آن، جمع بین نقیضین است و ناچار باید تمام این دگرگونیها را از قبیل امور دفعی و آنی بدانیم (پاسخ این بندهار را در همان درس گفته شد). غالب نویسندگان مارکسیسم حرکت و تغییر را، مترادف گرفته و تصور می‌کنند که هر نوع دگرگونی، حرکت، و هر نوع حرکتی، تغییر و دگرگونی است در صورتی که هر نوع حرکتی، تغییر و دگرگونی است ولی هر نوع دگرگونی، حرکت نیست.

همه‌ی استالینیست‌ها به شخصیت‌های بزرگ جهان دروغ بستند ، و تهمت زده‌اند بلکه در اصل سوم دیالک تیک (ارتباط و همبستگی پدیده‌ها) نیز از گزاره کوئی دست برداشته و متافیزیسین‌ها را ، حامی نظریه مجزا و گسستگی هر پدیده‌ای از پدیده دیگر قلمداد می‌کنند، آنجا که همین تفوریسین می‌نویسد دیالک تیک برخلاف متافیزیک پدیده‌ها را جدا از هم منفرد از هم، و بدون وابستگی متقابل نمی‌داند بلکه آنرا مجموعه یکتواخت واحدی می‌داند که در آن اشیاء و پدیده‌ها رابطه‌طور ارگانیک باهم در پیوندند و بهم وابسته‌اند . (۳)

تغی به نبات یاد رخت تبدیل میشود آنگاه پس از مدتی طراوت خود را از دست داده ، زرد و خشک میشود و بر اثر باد خزان می‌ریزد و به خاک تبدیل می‌گردد .

هر فردی از خط سیر حیات خود به خوبی آگاه است که از کودکی به جوانی و از جوانی رو به پیری می‌رود . اگر واقعاً خواهان تحقیق هستیم باید این نوع حماسه سرایی بلکه گزاره کوئی را کنار بگذاریم ، و در راه تحقیقی از هر نوع دروغ و مسالقه پرهیز نمائیم .

این تنها موردی نیست که استالین و

(۳) ماتریالیسم دیالک تیک ص ۸

حمید فیاض منش

وجود جاودانی

ولی افسوس قدر خود ندانسی
 تو فوق آسمان و کیهانشی
 اگر چه در مکانی ، لامکانی
 تو بهر آن وجودی گز همانسی
 ببینی فوق هستی و زمانسی
 بیابسی زندگی ی جاودانی
 چنین پرواز باشد ، آسمانسی
 اگر خواهسی که یابی زندگانی
 که پنداری وجودی جاودانسی



تو ای انسان جهانی زین جهانی
 اگر گم گشته‌ی خود باز یابی
 و رای آنچه پنداری تو هستی
 همه هستی برای تو است انسان
 رسی گو بر مقام قرب یسزدان
 بهتری قبل از آنیکه بر نندت
 بهر با شهپر تقوا و ایمان
 رهاکن خویشتن از بند شهوت
 چنان فیاض باید در جهان زیست